

شرفنامه شاهی

(عبدالله‌نامه)

در میان میکروفیلماهایی که دانشمند روان‌شاد آقای دکتر احمدعلی رجائی از روسیه شوروی به ایران آورده‌اند، و اکنون در کتابخانه آستان قدس نگهداری می‌شود، به فیلمی برخوردیم که از روی نسخه موجود شرفنامه شاهی در کتابخانه آکادیمی علوم لنین‌گراد فیلمبرداری شده است.

شرفنامه شاهی، که به عبدالله‌نامه نیز مشهور است، تاریخی است عصری در واقعات و غزوات عبدالله ازبک، و حاوی دقایقی در زمینه اوضاع اجتماعی و فرهنگی و عمرانی و کشاورزی بخارا و توابع آن شهر، و مبین آرا و عقاید فرقه نقشبندی و ترجمه احوال برخی از مشایخ آن سلسله، و روابطها و کساروانسراها و پلها و قناتها و کاریزهای موجود در عصر مؤلف.

عبدالله‌نامه از مؤلفات حافظ تیش (= تائیش) بن میرمحمدالبخاری از مورخان و شاعران نیمه دوم سده دهم هجریست. ترجمه حال او را درجایی ندیدیم و از عبدالله‌نامه نیز اطلاعات دقیقی درباره چونی و چندی حیات وی بدست نمی‌آید، اما شرفنامه شاهی که مشتمل بر وقایع تاریخی دوره عبدالله ازبک است تا وقایع پایان سال ۹۹۶ را در بردارد.

آنچنان که از مقدمه کتاب برمی‌آید، مؤلف کتاب مزبور را در سالهای پختگی بعد از تحصیل «علوم دینی» و «معارف حقیقیه» ساخته و پرداخته است، و این نکته می‌نمایاند که ظاهراً حافظ تائیش بخاری تا اواسط و یا اواخر دهه دوم از سده یازدهم هجری زیسته بوده است. وی عبدالله‌نامه را به نام ابوالغازی عبدالله خان ازبک مصدر کرده، و هم بدو تقدیم داشته است. این عبدالله‌خان ازبک یازدهمین پادشاه از سلسله شیبانی است، پسر اسکندرخان بن جانی بیگ بن خواجه محمدبن ابوالخیرخان. وی معروفترین و نام‌آورترین پادشاه سلسله مزبور بشمار می‌رود، و در ۹۴۰ ه.ق. در «آفرین‌کنت» در ناحیه‌ای به نام «کال» که در نزدیکی رود زرافشان است، ولادت یافت. بعد از شکست خوردن پدر به میمنه رفت، و بعد از مرگ نوروذ احمدخان سرکرده ازبکان که در ۹۵۹ تاشکند را تصرف کرده بود، بدانجا هجوم برد، و در ۹۹۱ فرغانه را متصرف شد. عاقبت در ۱۴ رجب ۱۰۰۶ ه. ق. حین لشکرکشی در شهر سمرقند درگذشت. (تاریخ نظم و نشر در ایران ج ۱ ص ۴۸۷).

همچنانکه مذکور شد حافظ بخاری نه تنها مورخ باذوقی بوده، بل طبع شعرسرایی نیز داشته، و در قالبهای مثنوی و قصیده و مسمط و رباعی اشعاری سروده تاریخی، و به مناسبت‌هایی برخی از آن اشعار را در عبدالله‌نامه گنجانده است. نیز مؤلف در جنگها و مصاف‌های عبدالله از یک در رکاب وی بوده، و برخی از کارزارهای او را بوسیله قصیده‌ای وصف کرده، و آن قصیده را نیز در دامن واقعات همان کارزار آورده است. مثلاً در «واقعه فوت حضرت عزیزان» (ورق ۲۲۲) این قصیده را آورده است:



قصیده

بعمدالله که باز از فتنه عالم در امان آمد
مظفر بر سپاه خصم، خاقان زمان آمد
سپهر عز و تمکین‌خان کیوان‌قدر عبدالله
که بر بام فلک مریخ او را پاسبان آمد
سوار عرصه هیجا که روز رزم و کین او را
فلک شد توسن قوس قزح بر وی عنان آمد
سر افرازی که چون در جلوه شد یکران‌فتح او
پر طاوس را نعل سمنند او نشان آمد
سمنند او که آمد توسن چرخ قطاس او
عنان هر ابلق کردون بشکل کهکشان آمد
از این خورشید را خصم‌سینه‌دل درهزیمت‌شد
گریزان آنچنان کز شعله آتش دخسان آمد
غروری [را] که بر سر داشت افکندهش بتیغ از پای
چها از تیغ قمرش بر سرگردنکشان آمد
جهان از فتنه خالی شد که پردل بود بسیاری
سیک برداشت دشمن را که چون کوه‌گران آمد
خدنگ کیش او شد از پی آزار بد کیشان
از آن او را شهاب و ماه نو تیر و کمان آمد
در آهن لشکرش یکرو و صافی دل چو آئینه
که تیغ آبدار او چو برق آتش‌فشان آمد
خدنگ پر دلان را ابله شد پای از پیکان
ز بس کز هر طرف بر جانب اعدا روان آمد
سپهر پر کسواکب در نظر آمد دلیران را
ز بس پیکان که ظاهر بر سپرهای یلان آمد
زره در بر جفاجویان وان در عرصه و میدان
روان در سبزه از هرسو مگر آب‌روان آمد

جهان از شعله روشن شد که روز رزم از هر سو
 چو نخل وادی ایمن تفک آتش فشان آمد
 برآمد بر فلک ماه و علم پہلوی یکدیگر
 بشکل کنگره گرد حصار آسمان آمد
 بروز رزم سر زد از فلک پہلوی هم نیزه
 از او تا فتنه آمد بر زمین چون نردبان آمد
 پسان مار کسوجای وطن سوراخ خود سازد
 درون حلقه چشم زره میل ستان آمد
 ستان چون داد خواهان بر زمین افتاد از خواری
 علم را پیرهن شد چاک بر تن لاله سان آمد
 برای ماتم افتادگان در عرصه هیجا
 بصد دیده زره چون چشم عاشق خون فشان آمد
 سیه پوشیده تیغ و توق موی خود گشاد از هم
 سپر چین در چین افکند ونای افغان کنان آمد
 یلان را در بدن صدر خنه از شمشیر بران شد
 از آنجا بس که جان دزدید، اجل آخر یجان آمد
 گریزان شد دگر بار از سپاه حضرت خانی
 مخالف گرچه با خیل و سپاه بیکران آمد
 چو ظالم بود با ما از پی سال شکست او
 خرد با جای ظالم گفت تاریخش همان آمد
 فلک را باز دوران نشاط و خرمی نوشد
 جهان را از قدومش مؤده امن و امان آمد
 عروس ملک را از بهر او مشاطه شد دوران
 که از مرآت تیغش صورت نصرت عیان آمد
 مسلم بنسده و آزاد دارندش بسرداری
 خط بیعت به او از خط هندوستان آمد
 بغور آن ز عمق فکر کس مدخل نمی یابد
 که دریسای محیط او جلال بیکران آمد
 قبالی کز بقا خیاط قدرت دوخت بر قدم
 بدوش قدر او تا دامن آخر زمان آمد
 بعهد او بود عاجز عقاب از صید عصفوری
 قوی آهو برگشت و غضنفر تانوان آمد
 و ضبط عهد عدل دولتش گرگ ستم پیشه
 نگهبان رمه در رفتن خواب شبان آمد

بآب چشم خود رشح لب شست ازلبان او
 اسد زینسان بعمدهش با غزاله مهریان آمد
 چو نخلی هر زبان را ختم کردم بردعای او
 که ذات عالیش در مرز دولت‌مرزبان [آمد]
 الهی ذاتش آسیبی نبیند از خزان هر گز
 که خرم از بهار عدل او باغ جهان آمد

باری حافظ بخاری انگیزهٔ تألیف عبدالله‌نامه را چنین یادآور می‌شود: «نموده می‌شود که منزوی زاویهٔ خاکساری و بی‌اعتباری حافظ‌تنیش میر محمدالبخاری را با وجود تعب‌طلب وجد کسب علم و ادب در انشای تحصیل علوم دینییه و تکمیل معارف یقینییه در ریعمان جوانی و عذفوان زندگانی همواره صورت این‌معنی بر لوح اندیشه چهره می‌گشود، و پیوسته بر صفحهٔ بال و صحیفهٔ خیال مضمون این مقال نقش می‌فرمود که در فن تاریخ کتابی انشا سازد، و در آن صنعت بدیع آیین در غایت تکلف و تزیین گوهر سخن پردازد، اما بواسطه آنکه دور گردون دوز و چرخ سپهر بوقلمون بعد از طبیعت و ازگون اقتضای سرگشتگی می‌نمود، و آن معنی در حجاب استتار مانده بود... بهیچ وجه پرده از رخ نمی‌گشود از هر طرف باد مخالف می‌وزید، و از هر گوشه گرد فتنه به آسمان می‌رسید هر روز آتش جگرسوز اشتعال می‌یافت، و هر زمان طوفان بلا بالا می‌گرفت... خلاق در مزایق حیران، و رعایا در زوایا سرگردان، عاقبت خاص و عام از غایت ضعف و شکستگی تمام روی عجز و نیاز بدرگاه پادشاه بنده نواز نهادند... و ابوالغازی عبدالله بهادرخان مملکت ماورالنهر مفتوح و مسخر ساخت... و در این‌ولا که عالمیان بمیان عدل و احسان... آسودند... فقیر حقیر که سنین عمر او سته و ثلاثین است باشعشهٔ اندیشه آن کتاب جلوه آغاز کرد... و مؤلفی شتمل بولادت با سعادت و تاریخ بعضی از واقعات آن حضرت مرتب ساخت و فتوحات متواتر که از مبداء عهد باز روی داده بود... بتفصیل و اجمال باز نمود.»

اسم و سال تألیف عبدالله‌نامه را مؤلف بوسیله قطعه‌یی آشکار کرده، بطوریکه کتاب را «سرفنامهٔ شاهی» و سال پایان پذیرفتن تألیفش را ۹۹۲ ه. ق. آورده است. و آن قطعه چنین است:

این سرفنامه‌کش از غایت تشریف قبول

شرف از نام شهنشاه فلك قدر فزود

چه عجب کز پی تاریخ تمام و نامش

خامه تحریر «سرفنامه‌شاهی» فرمود

حافظ بخاری کتابش را به يك مقدمه و دو مقاله و خاتمه‌یی بخش کرده است،

باینقرار:

مقدمه: در ذکر نسب آبا و اجداد عبدالله بهادرخان از يك از زمان حضرت نوح نبی تا پیغامبر اسلام و تا ایام والد سکندر فرجام وی، مشتمل بر بیان ارادت و نسبت شهریار ی بمقرب حضرت باری ندیم بزم آفریدگاری خواجه محمد اسلام المشهور به حضرت

خواجه جویباری.

مقاله اول: مشتمل است بر کیفیت ولادت و زمان ظهور دولت عبدالله ازبک تا ایام جلوس وی بر سریر قدرت و تزیین خطبه دسکه به نام وی.

مقاله دوم: مشتمل است بر کیفیت جلوس عبدالله ازبک و رزم‌ها و بزم‌های وی. خاتمه: در ذکر نصایح عبدالله ازبک و احوال مشایخ طریقت و علمای شریعت و فضایل عهد و شعرای روزگار و امرا و صدرر و اصناف خیرات است و ذکر عمارات و بناها اعم از مدارس و مساجد و خوانق و معابدی که در ایام عبدالله ازبک بنا شده است. تا آنجا که من بنده جستهم از عبدالله‌نامه یک نسخه مغاوط در کتابخانه اکادمی علوم لنین‌گراد بشماره (۵۵۶) موجود است که فیلم آن در کتابخانه آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود. این نسخه بخط نستعلیق و گاه شکسته ۲۱ سطری کتابت شده، و دارای ۴۴۰ برگ می‌باشد.

آینده - عکس این نسخه خطی در صفحات آخر چاپ شده است.

خواهش همیشگی

اینک که شماره ۳ و ۴ سال نو (دوره نهم) برای مشترکان گرامی فرستاده می‌شود بمانند هر سال استدعایم می‌شود که وجه اشتراك سال ۱۳۶۲ را پیش از دریافت یادآوریهای دفتر مجله بوسیله چك یا حواله بانکی مرحمت کنند که رسم مشترك شدن ایجاب می‌کند که پیشاپیش وجه آن فرستاده شود.

وجه اشتراك را اگر توسط بانک ملی شعبه ۲۳۰ (باغ فردوس تجریش) حساب شماره ۱۷۹۵ التقات می‌کنید فتوکپی یا اصل قبض دریافتی از بانک را به دفتر مجله بفرستید تا مطلع شویم و نه از سوی بانک اطلاعی به ما داده نمی‌شود.

البته برای آن عده از مشترکین سال گذشته که وجه اشتراك را نپرداخته‌اند مجله ارسال نشده است. طبعاً ما تصور کرده‌ایم که مجله را با اینکه خود مشترك شده بوده‌اند نپسندیده‌اند و دیگر نخواسته‌اند که دریافت کنند.